

## دستوری‌شدگی صورت‌های زبانی مشتق از «گفتن»

فهمیه تسلی‌بخش\*

احسان چنگیزی\*\*

### چکیده

در فارسی امروز، صورت‌های مختلف فعل «گفتن» به ابزاری دستوری برای دلالت بر مفاهیم وجهی بدل شده‌اند. برخی از این صورت‌ها مانند «گو»، «گویی»، «گفتی»، «گویا»، و «گویا»، در تحولات تاریخی زبان فارسی به‌عنوان قید به کار رفته‌اند و از آن میان، «گویی» و «گویا» هنوز رایج‌اند. در فارسی امروز، برخی صورت‌های فعل «گفتن»، مانند «بگو»، «نگو»، «بگویی» و مانند آن، در برخی بافت‌ها، کارکرد وجهی برعهده دارند. در این مقاله، به ویژگی‌های معنایی فعل «گفتن» از دوره باستان تا امروز پرداخته شده و سپس، روند تحولات برخی صورت‌های زبانی مشتق از آن، که طی فرآیند دستوری‌شدگی به قید بدل شده‌اند، بررسی شده است. «گویی» در تشبیه و تمثیل، برای دلالت بر فرضی و غیرواقعی‌بودن گزاره و «گویا» برای بیان شک و تردید در متون ادب فارسی به کار رفته‌اند و امروز نیز رایج‌اند. گذشته‌ازاین، برخی صورت‌ها و صیغه‌های این فعل در مرحله میانی دستوری‌شدگی قرار دارند. این صورت‌ها بازنمایی مفاهیم وجهی استنباط، حدس، گمان، فرض، و تصور را برعهده دارند و برخی از آنها به تدریج مقوله فعل را از دست می‌دهند و در جایگاه قید برای بازنمایی مفاهیم وجهی به کار می‌روند.

**کلیدواژه‌ها:** گفت، گو، دستوری‌شدگی، مفاهیم وجهی، تحول زبان.

\* دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران fahim.tasalli@ut.ac.ir

\*\* استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی ehsan.changizi@atu.ac.ir

## ۱. مقدمه

### ۱.۱. بیان مسئله و ضرورت تحقیق

در زبان فارسی، چه در متون ادبی و چه در زبان گفتاری امروز، صورتهایی مشتق از فعل «گفتن»، مانند «گویا»، «گویی»، «بگو»، «نگو» و صورتهایی مانند آن، برای بیان مفاهیم وجهی به کار می‌روند:

(۱) «گویا هنوز مسافران برنگشته‌اند» (انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۰۹).

(۲) «مأمورین شداد و غلاظ... چنان که گویی از زمین جوشیده باشند در مقابلمان سبز شدند» (جمالزاده، به نقل از انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۵: ۲۳۶).

(۳) «دریغ از یک خواستگار که در خانه را بزندا بگو حتی به بقال و چقال و زن مرده هم راضی‌اند» (چهل‌تن، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹).

(۴) «من... اول‌ها نمی‌فهمیدم. خیال می‌کردم هی رنگ می‌کند. نگو مداد می‌کشد» (چهل‌تن، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

برخی از این صورتهای مانند «گویا» و «گویی» در متون ادب فارسی به کار رفته‌اند و در آثار دستورنویسان به این صورتهای اشاره شده است.

«گویی»، «گویا» و «گویا» از فعل «گفتن» مشتق شده‌اند و طی فرآیند دستوری‌شدگی<sup>۱</sup> برای بیان مفاهیم وجهی به قید بدل شده‌اند و برخی از آنها امروزه نیز کاربرد دارند. افزون‌براین، در فارسی امروز، صورتهای یا صیغگان<sup>۲</sup> دیگری از «گفتن»، مانند «نگو»، برای بیان مفاهیم وجهی به کار می‌رود. در این پژوهش، با بررسی داده‌های تاریخی زبان، رابطه این صورتهای زبانی با فعل «گفتن» بررسی می‌شود و با توجه به ویژگی‌های معنایی این فعل معلوم می‌شود که در تحولات تاریخی زبان فارسی، چه صورتهایی برای بیان مفاهیم وجهی دستوری‌شده‌اند و در فارسی امروز، کدام صورتهای یا صیغگان فعل «گفتن» بر مفاهیم وجهی دلالت می‌کنند و در مرحله میانی دستوری‌شدگی قرار دارند.

### ۲.۱. روش تحقیق

در این پژوهش، داده‌هایی از کاربرد برخی صورتهای زبانی مشتق از «گفتن»، از فارسی باستان تا فارسی امروز، ارائه و بر مبنای اصول دستوری‌شدگی بررسی خواهند شد. داده‌های پژوهش از فرهنگ سخن (انوری، ۱۳۸۱)، لغت‌نامه دهخدا (۱۳۷۷)، فرهنگ فارسی عامیانه (۱۳۷۸) و برخی از متون ادب فارسی به دست آمده‌اند. برای مباحث تاریخی نیز از متون فارسی باستان<sup>۳</sup> و فارسی میانه<sup>۴</sup> استفاده شده است.

## ۳.۱. پیشینه تحقیق

ناتل خانلری (۳/۱۳۷۷: ۲۵۳-۲۵۴) «گویی» و «گفتی» را قید برای بیان فرض و تشبیه دانسته است که در جملاتی با وجه تصویری به کار می‌روند (ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۱). برخی دستورنویسان «گویی» را قید مشترکی دانسته‌اند که در اصل فعل بوده است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۵: ۲۲۵؛ فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۹۱ و ۲۹۵). شفائی (۱۳۶۳: ۱۸۱، ۱۸۲) «گویی» را فعل دوم‌شخص مفرد دانسته که در «جملات با شخص عمومی» به کار می‌رود و محتوای آنها «شمول عامه» است و به تمام افراد بشر یا دست‌کم به گروه بزرگی از انسان‌ها مربوط است، اما روشن نیست که چرا و چگونه فعل مضارع دوم‌شخص مفرد می‌تواند کارکرد قیدی برعهده گیرد.

در کتاب‌های دستور، «گوییا» و «گویا» را قیده‌های شک و ظن دانسته‌اند (رشیدیاسمی و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۰۸؛ لازار، ۱۳۸۴: ۱۲۷). بهار (۱۳۷۳: ۳۴۴-۳۴۵) ساختمان «گویا» را مرکب از صیغهٔ دوم‌شخص امر حاضر همراه با الف ( $\bar{a}$ ) دانسته که معنی آن را دگرگون می‌سازد. به اعتقاد او، این «الف» به صورت «آی» ( $\bar{a}y$ ) تنها در کتاب *درخت آسوریک* به کار رفته است و به فعل امر «وین» متصل شده است. او «وینای» را «بینای» معنی کرده است، اما روشن نساخته که «الف» چه تغییری در معنی «وین» پدید آورده است. آنچه بهار «وینای» خوانده، بعدها *wasnād* خوانده شده که حرف اضافه به معنی «برای» است (ماهیار نوابی، ۱۳۶۳: ۶۳، ۱۱۲). بهار (۱۳۷۳: ۳۴۵، ۳۴۹) معتقد است که «گویا» و «گوییا» در ابتدای سخن، بدون مخاطب معینی به کار رفته و «گویی» با «یای مجهول»، که بدل از الف است، به معنی «گویا» و ممال آن بوده که معنی شک و تردید یا تشبیه از آن برمی‌آمده است. مؤلف *لغت‌نامه* (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل آ)، «گویا» را مخفف «گوییا» و  $\bar{a}$  را در این دو قید برای زینت دانسته‌اند؛ زیرا از لفظ «گویی» معنی تردید و گمان برمی‌آید و معنی زائدی در آنها نیست. صمصامی (۱۳۴۶: ۱۷۴) نیز واژهٔ  $\bar{a}$  را در پایان این دو واژه «پسوند زینت» نامیده است. با توجه به آنکه هیچ جزئی در زبان برای زینت به کار نمی‌رود، این نظرها را نمی‌توان دقیق و مطابق با تحولات زبان فارسی دانست. معین، در *حاشیهٔ برهان قاطع*،  $\bar{a}$  را برای بیان تردید دانسته است (خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۱۸۶۴). ابوالقاسمی (۱۳۸۹: ۲۱۰-۲۱۱) واژهٔ  $\bar{a}$  را، که در پایان «بزییا»، «مبا» و «مگردا» هم افزوده شده، بازماندهٔ شناسهٔ سوم‌شخص مفرد

التزامی<sup>۵</sup> از پهلوی اشکانی<sup>۶</sup> (*-āh*) دانسته است، اما روشن نیست که چرا شناسه سوم شخص التزامی در زبان پارتی به نشانه‌ای برای بیان وجه بدل شده است.

## ۲. دستوری‌شدگی

دستوری‌شدگی مطالعه تغییرات زبان برای پاسخ به پرسش‌هایی از این دست است که چطور صورت‌ها و ساختارهای واژگانی کارکرد دستوری می‌یابند یا اینکه چطور صورت‌های دستوری کارکردهای دستوری جدیدتری پیدا می‌کنند و دستوری‌تر می‌شوند. رویکرد عمده در بررسی این فرآیند، رویکرد در زمانی و تاریخی است و هدف از آن، بررسی مراحل مختلف تغییراتی است که صورت‌های دستوری پشت سر می‌گذارند.

در مطالعه دستوری‌شدگی، مسئله اصلی تمایز میان صورت واژگانی و صورت نقشی<sup>۷</sup> است. صورت‌های واژگانی برای تو صیف پدیده‌ها، کنش‌ها و ویژگی‌ها به کار می‌روند و دارای محتوای مفهومی هستند. در برابر آن، صورت‌های نقشی مانند حروف ربط، حروف اضافه، حروف تعریف، ضمائر و ابزارهای بیان وجه و نمود هستند که فاقد محتوای واژگانی‌اند و کارکردهای دستوری دارند. وقتی صورت واژگانی ویژگی‌های دستوری حاصل کند، غالب مؤلفه‌های معنایی خود را از دست می‌دهد<sup>۸</sup> (هاینه، ۲۰۰۳: ۵۷۹، ۵۹۱). حضور صورت زبانی در بافت جدید سبب می‌شود کاربرد آن تعمیم پیدا کند و در بافت‌های تازه‌ای به کار رود.<sup>۱۰</sup> این صورت زبانی به تدریج ویژگی‌های مقوله‌ای خود را از دست می‌دهد.<sup>۱۱</sup> صورت‌های زبانی می‌توانند به تدریج از مقوله‌های اصلی (اسم و فعل)، که از نظر واژگانی مجموعه‌ای باز را تشکیل می‌دهند، به مقوله‌های واسط (صفت و قید) و در نهایت به مقوله‌های فرعی (حرف اضافه، حرف ربط، فعل کمکی، ضمیر و...) تبدیل شوند. این مقوله‌ها، از نظر تعداد، مجموعه‌ای نسبتاً بسته محسوب می‌شوند (هاپر،<sup>۱۲</sup> ۱۹۹۱؛ هاینه، ۲۰۰۳؛ هاپر و تراگات،<sup>۱۳</sup> ۲۰۰۳). سرانجام، ممکن است حجم آوایی صورت زبانی کاسته شود (هاینه، ۲۰۰۳: ۵۷۹-۵۸۰).

وقتی صورت واژگانی در فرآیند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرد، ممکن است تا مدت‌ها، کارکرد واژگانی خود را حفظ کند و هم‌زمان، دو نقش دستوری و واژگانی را در بافت‌های مختلف برعهده داشته باشد؛ مثلاً، فعل در برخی بافت‌ها به شکل واژگانی به کار رود و در بافت‌های دیگر به صورت کمکی و معین برای دلالت بر وجه یا نمود، مانند «داشتن» در زبان فارسی. به این ترتیب، صورت زبانی در مرحله واگرای<sup>۱۴</sup> در دو شاخه جدا از هم (دستوری و واژگانی) به حیات خود ادامه می‌دهد.

از میان راهکارهای مختلفی که زبان برای بیان یک مفهوم دستوری خاص، مثلاً مفاهیم وجهی، برمی‌گزیند، ممکن است به تدریج یک شیوه از دیگر شیوه‌ها بسامد وقوع بیشتری بیابد و دیگر روش‌ها را پس بزند. برای مثال، زبان ممکن است تنها استفاده از افعال را برای بیان مفاهیم وجهی انتخاب کند و کاربرد وجه فعلی<sup>۱۵</sup> به تدریج کنار گذاشته شود. در این صورت، با خاص‌شدگی<sup>۱۶</sup> صورت زبانی مواجهیم.

در دستوری‌شدگی، دو عامل بازتحلیل<sup>۱۷</sup> و قیاس<sup>۱۸</sup> نقش اساسی دارند. بازتحلیل حاصل استنتاج و حدس اهل زبان است؛ به این معنا که یک صورت زبانی در ذهن شنونده مطابق با قاعده‌ای جلوه می‌کند که در اصل به ساخت آن ارتباطی ندارد. به این ترتیب، بازتحلیل موجب می‌شود ساختارهای جدید جایگزین ساختارهای قدیمی شوند. این ساختارهای جدید از طریق قیاس تعمیم می‌یابند و با افزایش بسامد کاربردشان به قاعده بدل می‌شوند (هاپر و تراگات، ۲۰۰۳: ۶۴-۶۵؛ برای شواهد فارسی ر.ک: نغزگوی کهن، ۱۳۹۵).

### ۳. تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا با استفاده از داده‌های فارسی باستان و فارسی میانه، به ویژگی‌های معنایی این فعل اشاره می‌شود. سپس، صورت‌های مرتبط با فعل «گفتن» که در تحولات تاریخی زبان دستوری شده‌اند و روند تحول آنها بررسی می‌شود. در بخش آخر، به صیغگانی از این فعل اشاره می‌شود که در مرحله میانی دستوری‌شدگی‌اند و در برخی بافت‌ها برای دلالت بر مفاهیم وجهی به کار می‌روند.

#### ۳.۱. فعل «گفتن» در زبان فارسی باستان و فارسی میانه

فعل «گفتن» از ریشه *gaub* مشتق شده است. این ریشه تنها در زبان فارسی باستان برای ساخت صیغگان فعلی در جهت میانه<sup>۱۹</sup> به کار رفته است. کنت<sup>۲۰</sup> (۱۹۵۳: ۱۸۲) این ریشه را به معنی «گفتن، خود را نامیدن» و پارتلمه<sup>۲۱</sup> (۱۹۶۱: ۴۸۲) آن را به معنی «خود را نامیدن، خود را از آن کسی خواندن» دانسته‌اند. اشمیت<sup>۲۲</sup> (۲۰۰۸: ۹۸) از کاربرد آن در معنای اخص «گفتن» به جای ریشه‌های *wac\** و *mrau\** ابراز شگفتی کرده است. ویندفور<sup>۲۳</sup> (۲۰۱۰: ۳۱) نیز این ریشه را غیرهندی‌واروپایی<sup>۲۴</sup> دانسته و معتقد است *gaub* چنان‌که بازمانده‌های آن در زبان‌های ایرانی کهن رایج در آسیای مرکزی، مانند وخی، ختنی، بلخی، سغدی و خوارزمی نشان می‌دهند، پیش از معنای کلی و خنثای «گفتن»، بر معنای مختلفی

از جمله «پارس کردن، سرزنش کردن، طلب کردن و ستودن» دلالت داشته است (ر.ک: چونگ، ۲۵: ۲۰۰۷: ۱۱۴). بررسی شواهد موجود از کاربرد این فعل در بافت‌های مختلف نشان می‌دهد که قائل شدن به معنای «گفتن» برای ریشه *gaub* در فارسی باستان، ناشی از تسامح است. از آنجاکه افعال مشتق از این ریشه همواره در جهت میانه صرف شده‌اند، معنی آنها را باید «تظاهر کردن، خود را... نشان دادن، خود را... معرفی کردن» و «ادعا کردن» دانست (اشمیت، ۲۰۱۴: ۲۵۷). در فارسی باستان، ریشه‌ای که به معنی «گفتن» رواج داشته، ریشه *θah* بوده است. پاره‌های ۱ و ۲ نمونه‌هایی هستند از کاربرد و معنی افعال مشتق از ریشه *θah* برای دلالت بر «گفتن» و *gaub* برای دلالت بر معنی مذکور:

۱) *avaθā-šām aθaham paraitā avam kāram tyam*

— سپاه آن بروید گفتم آنها - پس

*mādam jatā hya manā naiy gaubataiy.*

نشان نمی‌دهد نه من که بزنی مادی

پس به آنها گفتم: بروید، درهم‌شکنید آن سپاه مادی که خود را از آن من نمی‌داند (معرفی نمی‌کند/ ادعا می‌کند از آن من نیست) (بیستون ۲، سطر ۲۰ - ۲۱؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۱ و ۱۲۳).

۲) *θātiy dārayavauš xšāyaθiya parθava utā varkāna*

گرگان و پارت شاه داریوش می‌گوید

*hamiçiyā abava<sup>n</sup> hacāma, fravartiš agaubantā.*

معرفی کردند فرورتیش من - از شدند نافرمان

(نام خاص)

داریوش شاه می‌گوید: پارت و گرگان نسبت به من نافرمان شدند؛ خود را از آن/ منسوب به فرورتیش دانستند (ادعا کردند از آن فرورتیش‌اند) (بیستون ۲، سطر ۹۳-۹۴؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۲ و ۱۲۴).

در نمونه ۱، که موارد مشابه آن در کتیبه بیستون ۲، سطرهای ۳۱، ۵۱، ۸۴ و بیستون ۳، سطرهای ۱۵ و ۸۶ هم به کار رفته است، عمل «سخن گفتن» مورد نظر گوینده نیست؛ داریوش از سپاه مادی خشمگین است، نه از آن‌رو که اطاعت خود را بر زبان نیاورده‌اند، بلکه بدان سبب که هویت خود را منتسب به داریوش ندانسته و از او تبعیت نکرده و ادعای استقلال داشته‌اند. در نمونه ۳، هم‌نشین شدن این فعل با قید *duruxtam* (به‌دروغ) نشان می‌دهد که معنای فعل در فارسی باستان با «ادعا کردن/ معرفی کردن» یا «تظاهر کردن» ارتباط دارد:

۳) *avaθā avam arxam hya nabukudracara*

نبوکدنصر      که      ارخه      آن      پس  
*duruxtam    agauba"tā    ...    agarbāya.*  
 گرفت      معرفی می‌کرد      دروغ

پس آن ارخه را گرفت که به دروغ خود را نبوکدنصر معرفی می‌کرد (ادعا می‌کرد/ تظاهر می‌کرد نبوکدنصر است) (بیستون ۲، سطر ۸۹-۹۰؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۲ و ۱۲۴).

در فارسی میانه، ماده‌های فعلی *-gōw / guft* به معنی «گفتن» و «بیان کردن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۳۸)، بازماندهٔ ریشهٔ *gaub* است. ویندفور (۲۰۱۰: ۳۱) «گفتن» را مفهوم عام این ریشه دانسته است. در فارسی باستان، افعال مشتق از ریشهٔ *gaub* برای بیان عمل گفتن و بیان کردن به کار نرفته‌اند. مفهوم «ادعا کردن» و «خود را معرفی کردن» برای ریشهٔ *gaub*، حاصل اندیشه، عمل و رفتار کسی است، نه لزوماً سخن گفتن او؛ به بیانی دیگر، فرد با تفکر و رفتار خود بیان مطلب و سخنی را ادعا و به این طریق پیامی را برای دیگران ارسال می‌کند. این مفهوم در فارسی میانه، مجازاً معنی «بیان کردن»، «سخن گفتن» و «تعریف کردن» حاصل کرده است. *-gōw / guft* در فارسی میانه، در زمان، شخص و شمار مختلف صرف شده است:

۴) *ān ī nē dānist hē tō rāy guft hēnd.*

گفتند      برای تو      دانستی      نه      که      آن  
 آنچه نمی‌دانستی برای تو گفتند (یوست فریان: فصل ۴، بند ۲۵؛ هوگ ۲۷ و وست، ۱۸۷۲: ۲۴۳).

۵) *saxwan čarb gōw.*

گو      نرم      سخن  
 به نرمی سخن بگو (اندرز آذرباد مارسپندان، بند ۶۲؛ جاماسپ‌آسانا، ۱۹۱۳/۱۸۹۷: ۶۳).

۶) *gōwēnd srōš-ahlaw ud ādur-yazad kū ēn*

این      که      ایزد - آذر      و      پارسا - سروش      گویند  
*ruwān    ī    ōy    druwand    zan    kē ...*  
 که      زن      بدکار      آن      —      روان

سروش پارسا و ایزد آذر گویند که این روان آن زن بدکاری است که... (اردوایرافنامه، فصل ۸۷، بند ۳؛ ژینیو، ۳۰: ۱۳۸۲؛ ۹۱، ۱۵۸، ۱۵۹).

۷) *xwamn čiyōn dīd ēstād pēš awēšān guft.*

گفت / تعریف کرد آنان نزد دیده بود چنان خواب  
خواب خود را چنان که دیده بود نزد آنان تعریف کرد (کارنامه/ اردشیر بابکان، بخش ۱، بند ۱۲؛ فرهوشی، ۱۳۵۴: ۶).

ازسوی دیگر، فعل *guft / gōw-* در برخی بافت‌ها، برای حدیث نفس و به معنی «سخن گفتن با خود» به کار رفته است. در این کاربرد، کسی درباره چیزی فکر می‌کند و به آن می‌اندیشد:

۸) *u-š guft gayōmart kū nūn ka ēbgat*

اهریمن که اکنون که کیومرث گفت او - و  
*mad, mardōm hamāg az tōhm ī man bawēnd*

...  
خواهند بود من — نژاد از همه مردم آمد  
کیومرث با خود گفت / اندیشید اکنون که اهریمن آمد، مردم همه از تخمه من خواهند بود  
... (بندهش، بخش ۴، بند ۲۶؛ پاکزاد، ۲۰۰۵: ۶۴؛ بهار، ۱۳۹۰: ۵۳).

۹) *ardawān škuft sahist ud guft kū ...*

که گفت / اندیشید و تعجب کرد اردوان  
*ān warrag čē sazēd būdan?*  
بود می‌تواند چه بره آن  
اردوان تعجب کرد و با خود گفت / اندیشید که... آن بره چه می‌تواند باشد؟ (کارنامه/ اردشیر بابکان، بخش ۳، بند ۱۴؛ فرهوشی، ۱۳۵۴: ۳۸).

در فارسی میانه، *men- / menīd* به معنی «اندیشیدن، تصور کردن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۵) و نیز برای حدیث نفس و دلالت بر مفهوم «با خود سخن گفتن» و درعین حال «تصور کردن، فرض کردن» و «پنداشتن» به کار رفته است:

۱۰) *pōrušasp be ō zardušt guft kū-m menīd kū-m*

من - که اندیشیدم من - که گفت زردشت به پوروشسپ  
*zād pus kē bawēd āsrōn nun halag*

...  
خل اکنون روحانی است که پسر زاد



*ud nihān-wināhīdag hē.*

هستی دیوانه و

پوروشسپ به زردشت گفت که فکر کردم (تصور کردم/ با خود گفتم) که برای من پسری به دنیا آمد که روحانی است، اکنون خل و دیوانه‌ای (زادسپریم، فصل ۱۱، بند ۲؛ راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۶۱، ۲۰۰).

۱۱) *zardušt passux dād ē man kū*

که فکر کن پاسخ داد زردشت

*ast ī tō pus āsrōn ...*

روحانی پسر تو — است

زردشت پاسخ داد: تصور کن (بیندیش/ فرض کن) که پسر تو آسرون (روحانی)... است (زادسپریم، فصل ۱۱، بند ۳؛ راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۶۱، ۲۰۰).

گسترش معنی «گفتن» در برخی بافت‌ها در فارسی امروز نیز مشاهده می‌شود، به‌طوری‌که «گفتن» به‌معنی «اندیشیدن»، «فرض کردن» و «تصور کردن» به‌کار می‌رود: (۱۲) «دلش درد می‌کند. گفتم نبات داغش بدهم شاید آفاقه کند» (به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۸).

(۱۳) «از این طرف رد می‌شدم، گفتم سلامی عرض کنم» (به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۸). تفکر از طریق سخن گفتن انجام می‌شود و در آثار فلاسفه، به رابطه سخن گفتن و اندیشیدن اشاره شده است. در واقع، لازمه سخن گفتن اندیشیدن است و این دو از یکدیگر جدا نیستند (خندان، ۱۳۸۹: ۲۸). در عالم زبان نیز «سخن گفتن» می‌تواند به‌جای «اندیشیدن» به‌کار رود. بدین ترتیب، گفتن دارای دو مؤلفه معنایی است: اندیشیدن و عمل گفت‌وگو. در برخی بافت‌ها مؤلفه گفت‌وگو از دست می‌رود و تنها مؤلفه «اندیشیدن» باقی می‌ماند. کاربرد «گفتن» با این مؤلفه و در این معنی ممکن است تعمیم یابد و مفاهیم «گمان کردن»، «استنباط کردن»، «حدس زدن»، «تصور یا فرض کردن» را نیز دربرگیرد. با توجه به مؤلفه معنایی «اندیشیدن» و گسترش معنی و کاربرد آن، می‌توان مسیر دستوری‌شدگی فعل «گفت/گو» و تبدیل آن به ابزاری دستوری برای بیان مفاهیم وجهی فرض، شک، حدس و گمان را ترسیم کرد.

### ۲.۳. صورت‌های دستوری شده برای بیان مفاهیم وجهی

واژه‌های «گو»، «گویی»، «گوئیا» و «گویا» صورت‌هایی مشتق از فعل «گفتن» هستند که در متون ادب فارسی مقوله‌واژگانی خود را از دست داده‌اند و به قیدی برای بیان وجه بدل شده‌اند. از میان این صورت‌ها، «گویی» و «گویا» در فارسی امروز نیز کاربرد دارند. در این بخش، هریک از این قیده‌ها بررسی می‌شوند.

#### ۱.۲.۳ «گو»

صورت امر «گفتن» در فارسی دری، در هم‌نشینی با صورت امر فعل اصلی جمله، به ابزاری دستوری برای بیان وجهیت تبدیل شده است تا نشان دهد که رویداد مورد بحث برای گوینده اهمیتی ندارد و رویکرد گوینده به آن بی‌اعتنایی محض است:

(۱۴) «امام شافعی، رضی الله عنه، در دوستی اهل بیت تا به حدی بود که به رفض نسبت کردند و او را محبوس کردند و او در آن معنی گفته است... که: اگر دوستداری آل محمد رفض است، گو جمله انس و جن گواهی دهید به رفض من» (عطار، ۱/۱۳۹۸: ۱۲).

(۱۵) «گویند وقتی که محتضر بود، چهارپایان وی گشاده شدند و رم کردند. پیش وی گفتند، یا به فراست دانست. گفت: چون ما فرود آمدیم، هر که خواهد گو سوار شو!» (جامی، ۱۳۷۰: ۳۸۰).

(۱۶) او گوهر است، گو صدفش در جهان مباش/ در ینیم را همه کس مشتري بود (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

دهخدا به این کاربرد ذیل «گفتن» اشاره کرده و معتقد است که این فعل، به معنی «گذاشتن؛ هرچه بادا باد گفتن»، اغلب در صورت امر به کار رفته است:

(۱۷) «وقتی خادمه رابعه پیه و پیازی می‌کرد... به پیاز حاجت بود... رابعه گفت: چهل سال است تا من با حق تعالی عهد کرده‌ام که از غیر او هیچ نخواهم. گو پیاز مباش» (عطار، ۱/۱۳۹۸: ۸۱).

(۱۸) زان باده که در مصطبه عشق فروشند/ ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش (حافظ؛ به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

در این کاربردها، «گو»، با ازدست‌دادن مؤلفه معنایی گفت‌وگو، به معنی «اندیشیدن» و سپس، «فرض کردن» به کار رفته و کارکرد دستوری برعهده گرفته است. عبارتی با مفهوم بی‌اعتنایی در این ساخت تقدیراً محذوف است. نمونه‌هایی مانند روایت ۱۹، با دربرداشتن عباراتی مثل «باک نیست»، این فرضیه را تقویت می‌کنند:

(۱۹) روزها گرفتار گو رو، باک نیست/ تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست (مولوی، ۱۳۸۶: ۵).

بنابراین، قالب اصلی را می‌توان به شکل «فرض کن که...» [چه اهمیتی دارد؟]» بازنویسی کرد. مثلاً پارهٔ ۱۷ را می‌توان به صورت «رابعه گفت: فرض کن پیاز نباشد [چه اهمیتی دارد؟]» بازنویسی کرد.

«گو» در این کاربردها مقولهٔ اصلی خود، یعنی فعل امر، را از دست داده و به قید بدل شده است. چنین کاربردی برای «گو» تا سده‌های ۱۲ و ۱۳ در متون فارسی به چشم می‌خورد و پس از آن، جز در نثرهای کهنه‌گرا، به تدریج کنار گذاشته شده است: (۲۰) شادم که از رقیبان دامن‌کشان گذشتی / گو مشمت خاک ما هم بر باد رفته باشد (حزین لاهیجی، به نقل از سرشک، ۱۳۴۲: ۱۴۱).

### ۲.۲.۳. گویی / گفتی

در فارسی دری، گویی و گفتی برای بیان تشبیه و تمثیل یا وجهیت غیرواقعی به کار رفته‌اند: (۲۱) «گاوی سخت زرد چنان که گویی از رنگ موی وی آفتاب می‌برخشدی» (تفسیر قرآن پاک، به نقل از ناتل خانلری، ۳/۱۳۷۷: ۲۵۳). (۲۲) راست گفتی به بتکده است درون / بتی و بت‌پرستی اندر بر (فرخی، به نقل از ناتل خانلری، ۳/۱۳۷۷: ۲۵۴).

کارکردهای وجهی این دو قید، که فرضی و غیرواقعی بودن امری را بازنمایی می‌کنند، نشان می‌دهد که این دو باید به لحاظ تاریخی از صورت دیگری غیر از فعل مضارع دوم شخص باقی مانده باشند.

در زبان فارسی میانه، وجه فعل از طریق افزودن شناسه‌ها و نشانه‌هایی به فعل بازنمایی شده است. بر این اساس، فعل دارای وجه اخباری،<sup>۳۱</sup> التزامی، تمنایی<sup>۳۲</sup> و امری<sup>۳۳</sup> بوده است. یکی از شیوه‌های ساخت وجه تمنایی فعل افزودن *ē*<sup>۳۴</sup> به مادهٔ مضارع بوده که بر هر دو شمار و سه شخص دلالت داشته است (برونر،<sup>۳۵</sup> ۱۹۷۷: ۲۰۵؛ قریب، ۱۳۷۹: ۲۶۶-۲۶۸؛ شرو،<sup>۳۶</sup> ۲۰۱۰: ۲۳۷-۲۳۸). کارکرد اصلی وجه تمنایی در فارسی میانه، دلالت بر فرضی و غیرواقعی بودن گزاره، از جمله تشبیه و تمثیل، بوده است:

(۲۳) *a'ōn zīr mird kē draxt=ēw*  
*če'ōn*

درختی که مرد زیرک همچون  
*tōhm windē ud āmāxšē.*

## بکارد و بیابد و بذر

همچون مردی زیرک که بذر درختی... بیابد و بکارد (بویس، ۳۷: ۱۹۷۵: ۳۲).

وجه تمنایی در زمان ماضی نیز با افزودن فعل کمکی *hē* به ماده ماضی ساخته شده است:

۲۴) *har kirbag ī awēšān andar xānag ī rādān*

بخشندگان — خانه در آنان که کار نیک هر  
*kunēnd rād ī frārōn rāy ēdōn bawēd čiyōn*  
*ka-š*

که است چنین برای نیکوکار — بخشنده کند

*pad dast ī xwēš kard hē.*

کرده است خود — دست با

هرکار نیکی که آنها در خانه بخشندگان انجام دهند، برای بخشنده نیکوکار مانند آن است

که به دست خود انجام داده است (روایت پهلوی، 10b2؛ ویلیامز، ۱/۱۹۹۰: ۶۶-۶۷).

نظام آوایی فارسی دری همانند فارسی میانه است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۹) و در متون

نثر و نظم فارسی پس از اسلام، *ē* که در سنت ادبی، «یای مجهول» نامیده شده، بازمانده و

در خط با نویسه «ی» نشان داده شده است (ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۵۲؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۹:

۲۶۴). در متون این دوره، ساخت تمنایی فعل و افزودن تکواژ تمنایی ساز *ē* به ماده ماضی و

مضارع برای دلالت بر غیرواقعی و فرضی بودن رویداد، از جمله بیان خواب و رؤیا (۲۵)، بیان

آرزو (۲۶) و جمله‌های شرطی نامحقق<sup>۳۸</sup> (۲۷)، باقی مانده است:

۲۵) چنان دیدم ای سرو سیمین به خواب/ که بودی یکی بیکران رود آب (فردوسی،

۲/۱۳۷۳: ۳۴۳).

۲۶) مرا کاجکی پیش فرخ زریز/ زمانه فگندی به چنگال شیر (فردوسی، ۵/۱۳۷۳: ۲۹۶).

۲۷) اگر غم را چو آتش دود بودی/ جهان تاریک بودی جاودانه (شهیدبلخی، به نقل از

دبیرسیاقی، ۱۳۷۴: ۱۳).

یکی از کاربردهای وجه تمنایی فعل بیان تشبیه و تمثیل بوده که ناتل خانلری (۲/۱۳۷۷:

۳۴۰-۳۴۱) آن را «وجه تصویری» نامیده است. تشبیه و تمثیل نیز خود بر فرضی یا

غیرواقعی بودن امری دلالت دارد. در این گزاره‌ها، علاوه بر آنکه تکواژ تمنایی ساز به صیغگان

فعل افزوده شده، «گویی» نیز در آغاز جمله به کار رفته است:

۲۸) «گویی اهل گورستان جمله از گورها برآمده بودندی [بودند] و بر ایشان جامه‌های

سپید بودی [بود]» (ترجمه رساله قشیریه، به نقل از ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۳۴۱).

۲۹) «گویی کسی ایشان را در سجده افکندی [افکند]» (تفسیر قرآن مجید، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۱).

۳۰) «چشم دائم چنان بُودی [است]، گویی بگریدی [گریه می کند]» (هدایه المتعلمین فی الطب، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۲).

۳۱) «و آن ریشی کی از اول آبلها پدید آید گویی به آتش سوختستی [سوخته‌ست]...» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۶۱۴).

با در نظر داشتن ساختمان وجه تمنایی و نقش و کارکرد آن در بیان مفاهیم وجهی، این نتیجه حاصل می‌شود که «گویی» در فارسی میانه، فعل تمنایی به صورت *gōwē*\* بوده است که از افزودن *ē* تمنایی‌ساز به ماده مضارع (*gōw-*) ساخته شده و در تشبیه و تمثیل با معنی «اندیشیدن» و «فرض کردن» برای دلالت بر غیرواقعی بودن گزاره به جایگاه آغازین جمله منتقل شده و به تدریج مقوله فعل تمنایی را از دست داده و به قید بدل شده است. این صورت هم از نظر معنی واژگانی و هم از نظر کارکرد وجهی، مناسب بیان مفهوم فرض و غیرواقعی بودن است. در این گونه گزاره‌ها، «گویی» کارکردی همچون «مانند این است»، «چنان است»، «چنین به نظر می‌رسد» و مانند اینها دارد و مخاطب خاصی در نظر نیست. این نکته با در نظر داشتن اینکه در برخی متون، پیش از «گویی»، «چنان بُود» آمده و گاه به جای «گویی»، «چنانستی» به کار رفته است، روشن تر می‌شود:

۳۲) «چشم دائم چنان بُود گویی بگریدی» (هدایه المتعلمین فی الطب، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۳).

۳۳) «چنانستی که ما زنده ایم» (تفسیر قرآن مجید، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۲).

۳۴) «چنانستی که میوه آن درخت روغن استی» (تفسیر قرآن مجید، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۳).

گاهی نشانه وجه تمنایی از پایان فعل اصلی جمله حذف شده و «گویی» همراه با فعل اخباری برای بیان تشبیه و تمثیل به کار رفته است. در هیچ‌یک از این گزاره‌ها، مخاطب خاصی در نظر گوینده نیست:

۳۵) «و باغستان و اشجار آن چنان بود که گویی پادشاهی باغی ساخته است به هوس...» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲۳).

۳۶) «آن خانه سپید کردند و مهره زدند که گویی هرگز بر آن دیوارها نقش نبوده است» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

۳۷) «چنان است که گوئی بر مرغزار گل‌ها شکفته است» (سفرنامه ناصرخسرو، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۴).

۳۸) باد گوئی مشک سوده دارد اندر آستین/ باغ گوئی لعبتان ساده دارد در کنار (فرخی، به نقل از ناتل خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۴).

۳۹) به ره بر یکی شارستان دید پاک/ که نگذشت گویی برو باد و خاک (فردوسی، ۶/۱۳۷۳: ۹۷).

تکواژ تمنایی ساز  $\bar{c}$  در فارسی میانه، به قیاس با ماده‌های مضارع، به ماده‌های ماضی نیز افزوده می‌شده و «گفتی» از آن پدید آمده است. در متون این دوره، «گفتی» نیز با کارکردی همانند «گویی»، برای دلالت بر فرضی یا غیرواقعی بودن گزاره در تشبیه و تمثیل به کار رفته است. به نظر می‌رسد در دوره‌ای متقدم‌تر، «گویی» برای زمان مضارع و «گفتی» برای زمان ماضی به کار رفته باشد، اما در متون این دوره، «گویی» و «گفتی» هم با فعل ماضی و هم با فعل مضارع به کار رفته‌اند که نشان می‌دهد این دو صورت کارکرد فعل نداشته و به قید بدل شده‌اند. پاره‌های زیر نمونه‌هایی از کاربرد «گفتی» برای بیان تشبیه و تمثیل با فعل ماضی و مضارع‌اند و در هیچ‌یک مخاطب خاصی در نظر نیست:

۴۰) «مادرش زره بر وی راست می‌کرد... و می‌گفت دندان افشار با این فاسقان، چنان که گفتی او را به پالوده خوردن می‌فرستد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۳۸).

۴۱) «صبح روز سوم چهره‌ها سیاه بود گفتی قیر مالیده‌اند» (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

۴۲) نرم‌نرمک ز پس پرده به چاکر نگرید/ گفتی از میغ همی تیغ زند گوشه ماه کسایی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

۴۳) «چنان نقل کرده‌اند که چون نشسته بودی، گفتی در پیش جلاذ نشسته است» (عطار، ۱/۱۳۹۸: ۳۴).

گاه، در برخی جملات، «گوئی» و «گفتی» با «تو»، ضمیر دوم‌شخص مفرد همراه شده‌اند و به نظر می‌رسد با استناد به این نمونه‌ها، برخی دست‌نویسان «گویی» و «گفتی» را فعل دوم‌شخص مفرد دانسته‌اند:

۴۴) تو گفتی خروسان شاطر به جنگ/ فتادند در هم به منقار و چنگ (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۹).

(۴۵) همی‌رفت از زمین بر آسمان گرد/ تو گفتی خاک با مه راز می‌کرد (ویس و رامین، به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

(۴۶) گواهی دهم کین سخن راز او ست/ تو گویی دو گو شم بر آواز او ست (فردوسی، ۱۳۷۳/۱: ۱۰).

(۴۷) آن شب و آن شمع نماندم چه سود/ نیست چنان شد که تو گویی نبود (نظامی، به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

در زبان فارسی میانه، شناسه فعل دوم‌شخص مفرد در وجه اخباری *e* بوده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۷۴؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۱۹):

۴۸) *u-š ō kanīzag guft kū tō*  
 تو که گفت دختر به او - و  
*čē dānē kū az šāpuhr hēm*  
 هستم شاپور من که دانی چه  
 pres.2sg

«به دختر گفت: از کجا می‌دانی که من شاپورم؟» (کارنامه/ردشیر بابکان، فصل ۱۲، بند ۱۴؛ فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۱۲۴).

شناسه دوم شخص مفرد از جهت آوایی با نشانه تمنایی ساز *e* شباهت داشته است و هردو همانند یکدیگر، «یای مجهول» تلفظ می‌شده است؛ به‌همین سبب، ذهن اهل زبان صورت‌هایی همچون «گویی» و «گفتی» را بازتحلیل کرده و فعل مضارع دوم شخص مفرد فرض کرده و ضمیر دوم شخص مفرد را به ساخت جمله افزوده است. افزون‌براین، در متون تفسیری که به فارسی دری نوشته شده است، «گویی» غالباً معادل «کأن» یا «کأنما» به کار رفته است. این نکته نشان می‌دهد قائل شدن به منشأ فعل دوم شخص مفرد برای این قید وجهی حاصل بازتحلیل بعدی گویندگان و نویسندگان بوده است:

(۴۹) «فیل آهکذا عرشک، قالت گائنه هو... گفتند همچنین است تخت تو؟ گفت بلقیس: گویی که این آن است» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۹: ۱۷).

۵۰) «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا...» و چون برخوانند بر او آیت‌های ما، برگردد گردن‌کشی‌کننده، **گوی**ی که نشنود آن را، **گوی**ی که در دو گوش او گرانی است» (ابوالفتح رازی، ۱۳۶۹: ۲۷۶).

۵۱) «پس از آنک پدیدار آمده‌ست حقی فرمان تو، **گوی**ی که می‌رانند ایشان را سوی مرگ و ایشان می‌نگرند» (طبری، ۱۳۵۶: ۵۷۶؛ در ترجمه آیه ۶ سوره انفال: يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يُنظَرُونَ).

در فارسی امروز، گاه «می‌گفتی» هم برای بیان فرض و تصور به کار می‌رود:

۵۲) «چنان لش و پش می‌افتاد روی رختخواب که می‌گفتی الان است جانش دربرود» (شاملو، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

### ۳.۲.۳. «گوییا» و «گویا»

«گوییا» نیز کارکردی همانند «گوی» داشته و برای دلالت بر فرض و غیرواقعی بودن در تشبیه و تمثیل به کار رفته است:

۵۳) جعد همچون نورد آب به باد/ **گوییا** آن چنان شکستستی (رودکی، به‌نقل از صادقی، ۱۳۹۲: ذیل مدخل ۱۲).

۵۴) بلبلان **گوییا** خطیبان‌اند/ بر درختان همی‌کنند خُطَب (فرخی، به‌نقل از انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۱۰).

۵۵) درخت نارنج از خامه **گوییا** سنگرف/ بریختست کسی مشت مشت بر زنگار (عنصری، به‌نقل از گیوی، ۱۳۸۰: ۱۴۸۳).

۵۶) «یا **گوییا** که حادثه را ناگزردمی» (انوری، به‌نقل از گیوی، ۱۳۸۰: ۱۴۸۴).

۵۷) «... چنانستی که **گوییا** در آن وقت خدای عزوجل را خواهیم دیدن» (عطار، ۱۳۹۸: ۸۴۴).  
گوییا از «گوی» همراه با واژه  $\bar{a}$  ساخته شده که در ساختمان واژه‌هایی مانند «مبادا» و «مانا» هم به کار رفته است. اگر همچون ابوالقاسمی (۱۳۸۹: ۲۱۰)،  $\bar{a}$  را بازمانده شناسه سوم‌شخص التزامی در پارتی (پهلوی اشکانی)، یعنی  $\bar{a}(h)$ ، در نظر بگیریم، آن‌گاه این نکته مطرح است که چرا شناسه سوم‌شخص مفرد فعل التزامی در پارتی به این صورت‌های زبانی افزوده شده است. در فارسی میانه، وجه التزامی شناسه‌هایی متفاوت با شناسه‌های وجه اخباری داشته است. شناسه‌های التزامی، به‌جز اول شخص و دوم شخص مفرد، همانند شناسه‌های اخباری افعال‌اند و تنها ویژگی آنها وجود واژه  $\bar{a}$  در آنهاست (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۷۵-۱۷۴؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۱۹):



جدول ۱. شناسه‌های وجه اخباری در فارسی میانه

Table 1. Middle Persian Indicative Endings

جمع pl.	مفرد sg.	
-ēm	-ēm/-am	اول شخص 1 <sup>st</sup> person
-ēd	-ē	دوم شخص 2 <sup>nd</sup> person
-ēnd	-ēd	سوم شخص 3 <sup>rd</sup> person

جدول ۲. شناسه‌های وجه التزامی در فارسی میانه

Table 2. Middle Persian Subjunctive Endings

جمع pl.	مفرد sg.	
-ām	-ān	اول شخص 1 <sup>st</sup> person
-ād	-ā(y) <sup>۳۹</sup>	دوم شخص 2 <sup>nd</sup> person
-ānd	-ād	سوم شخص 3 <sup>rd</sup> person

کارکرد وجه التزامی در فارسی میانه، بیان احتمال، شک و تردید و گاه همچون وجه تمنایی، بیان غیرواقعی و فرضی بودن گزاره است (برونر، ۱۹۷۷: ۲۰۲؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۳۵-۲۳۶):

۵۸) *kē ēn nāmag wēnād ud pahipursād ...*

بخواند و گاه ببیند و نوشته این هر که

هر که این نوشته را ببیند و بخواند ... (کتیبه کرتیر در کعبه زردشت، سر ۱۸؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۳۵).

۵۹) *agar kayhusraw ...uzdēsžār nē kand hād ...*

کنده بود نَ بتکده کیخسرو اگر

subj.3sg

اگر کیخسرو بتکده... را ویران نکرده بود (مینوی خرد، پرسش ۱، بند ۹۵؛ انکلساریا، ۱۹۱۳: ۴۰).  
۱۹، تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۳).

در فارسی دری، واژه *ā* که در فارسی میانه در شناسه‌های التزامی بازمانده، به‌منزله نشانه وجه بازتحلیل شده و به برخی افعال و صورت‌های زبانی مانند «بادا، مبادا، مکندا، مانا» و «گوئیا» پیوسته و بر شک و تردید، دعا و درخواست دلالت داشته است.<sup>۴۱</sup> واژه *ā* به

قید «گویا» متصل شده و «گویا» گاه با همان کارکرد اصلی، یعنی دلالت بر فرضی و غیرواقعی بودن در تمثیل و تشبیه (مثال‌های ۵۷-۶۱) و گاه، برای بیان شک و تردید یا احتمال، یعنی با کارکردهای وجه التزامی به کار رفته است:

۶۰) با لبی و صدهزاران خنده آمد گل به باغ/ از کریمی گویا در گوشه‌ای بویی شنید (حافظ، ۱۳۸۰: ۳۲۴).

۶۱) گویا باور نمی‌دارند روز داوری/ کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند (حافظ، ۱۳۸۰: ۲۷۰).

۶۲) «عجب ماند که گویا این چه کسان خواهند بود» (بیغمی، به نقل از انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۱۰).

۶۳) گویا خواهد گشود از دولت‌م کاری که دوش/ من همی‌کردم دعا و صبح صادق می‌دمید (حافظ، ۱۳۸۰: ۳۲۴).

در ابیات زیر، راستی‌پور (۱۳۹۶: ۲۳۶-۲۳۷) «گویا» را «ادات پرسش» دانسته است، اما «گویا» در جملات پرسشی برای بیان شک و تردید به کار رفته است. شاعر با طرح پرسش وانمود می‌کند که پاسخ را نمی‌داند یا تردید دارد و نمی‌تواند درباره‌ی جواب درست تصمیم‌گیری کند:

۶۴) گویا هرگز چنین پیرایه‌ای/ شاخ را از گل صبا بر دست بست؟ (سیف‌الدین فرغانی، به نقل از راستی‌پور، ۱۳۹۶: ۲۳۷).

۶۵) گویا دود کدامین دل آشفته مرا/ به کمند سر زلف تو گرفتار آورد (ساوجی، به نقل از راستی‌پور، ۱۳۹۶: ۲۳۷).

در نمونه ۶۶ و نیز در نمونه‌های زیر، که «گویا» با «کدام» و «کدامین» هم‌نشین شده، به روشنی می‌توان چنین کارکردی را مشاهده کرد:

۶۶) آفتابی، امشیم، در خانه طالع می‌شود/ گویا در خانه طالع کدامین کوكب است؟ (ساوجی، ۱۳۸۹: ۲۵۴).

۶۷) شمع بین، سوخته آتش و او مرده شمع/ گویا عاشق ازین هردو، کدام است امشب (ساوجی، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

«گوئیا» به تدریج از حوزه کاربرد اهل زبان خارج شده و جز در متون کهنه‌گرا، در فارسی امروز دیده نمی‌شود، اما «گویا»<sup>۴۲</sup> صورتی دیگر از «گوئیا» است که با کاهش آوایی، کاربرد مشابهی در متون متأخر فارسی داشته و برای بیان شک و تردید یا احتمال به کار رفته است:

۶۸) **گویا** طلوع می‌کند از مغرب آفتاب/ کاشوب در تمامی ذرات عالم است (محتشم، به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آ).

۶۹) فریاد بسی کردم و فریادرسی نیست/ **گویا** که در این گنبد فیروزه کسی نیست (به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آ)

۷۰) **گویا** که فرض نیست به شرع شما زکات (سبزواری، به‌نقل از گیوی، ۱۳۸۰: ۱۴۸۳).  
در فارسی امروز هم «گویا» برای دلالت بر شک و تردید یا حدس و گمان به‌کار می‌رود:  
۷۱) «**گویا** برایش بیمار تازه‌ای آورده‌اند. این را شکو به من گفت و گرنه خودم به صرافت نمی‌افتادم و متوجه نمی‌شدم که دکتر حاتم برخلاف شب‌های پیش سری به من زده است» (صادقی، ۱۳۵۱: ۴۰).

۷۲) «فقط شب‌های جمعه با دندان‌های زرد و افتاده‌اش قرآن می‌خواند - **گویا** از همین راه نان خودش را درمی‌آورد؛ چون من هرگز ندیدم کسی از او چیزی بخرد» (هدایت، ۱۳۸۳: ۵۳).  
۷۳) «راننده باری که دکتر را آورده بود گفته: «فقط دکتر توی ماشین بود». **گویا** از سرما بی‌حس بوده» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۲۳۱).

گاه، می‌توان کارکرد آن را گواه‌نمایی برای دلالت بر شایعه دانست (رضایی و نیسانی، ۱۳۹۵: ۴۹)؛ زیرا عدم‌اطمینان گوینده از صحت اطلاعاتی را نشان می‌دهد که از منبعی بیرونی دریافت کرده است:

۷۴) «**گویا** تعداد زیادی از نانوایان درخواست آزادی نان را دارند» (کیهان، به‌نقل از رضایی و نیسانی، ۱۳۹۵: ۴۹).

کارکرد قید تردید، به‌منزله نشانه‌ای برای گواه‌نمایی، از تحولات رایج در فرآیند دستوری‌شدگی است (بایبی<sup>۴۳</sup> و همکاران، ۱۹۹۴: ۲۰۳).

### ۳.۳. صیغگان مختلف «گفتن» در مرحله میانی دستوری‌شدگی

در فارسی امروز، «گفتن» فعل واژگانی است و در برخی بافت‌ها، کارکردی وجهی برعهده دارد. چنان‌که گفته شد، «سخن‌گفتن» دو مؤلفه معنایی دارد: اندیشیدن و گفت‌وگو. در برخی بافت‌ها، «گفتن» تنها با مؤلفه اندیشیدن به‌کار می‌رود و معانی استنباط، حدس، گمان، فرض، تصور و مانند آن را نیز دربرمی‌گیرد. بدین ترتیب، فعل «گفتن» در برخی بافت‌ها می‌تواند کارکردهای وجهی استنباط، حدس، گمان، فرض و تصور را بازنمایی کند. پس از آنکه «گوی»

و «گفتی» در مقام فعل دوم شخص مفرد بازتحلیل شده، صورت دوم شخص مفرد این فعل در وجه امری و التزامی نیز برای بیان مفاهیم وجهی به کار گرفته شده‌اند. از سوی دیگر، صورت دوم شخص این فعل در بافت مخاطب و گفت‌وگو کارکرد وجهی برعهده می‌گیرد؛ زیرا در گفت‌وگو این صیغه از فعل کاربرد دارد. مجموع این عوامل باعث شده است تا صورت دوم شخص مفرد امری و التزامی به صورتی خاص برای بیان مفاهیم وجهی استنباط، حدس، گمان، فرض، و تصور بدل شود. در برخی از نمونه‌ها، به‌نظر می‌رسد فعل دوم شخص مفرد مقوله شخص و شمار را از دست داده و با کارکردی شبه‌قیدی، صرفاً برای بیان مفهوم وجهی به کار رفته است. در این بخش، به این صورت‌ها و کارکرد وجهی آنها اشاره می‌شود.

### ۳.۱.۳. «بگو»

صورت امر دوم شخص مفرد «گفتن» گاه در آغاز جمله با «پس» همراه می‌شود و برای استنباط و حدس از سخنان و گفته‌هایی است که پیش از آن، میان گوینده و مخاطب رد و بدل شده است:

(۷۵) «پرسید: شوهرتان مهندس راه و ساختمان است؟ گفتم نه، مهندس معدن است. گفت: پس بگو، برای همین است که بعضی شب‌ها آقاتان به خانه نمی‌آیند» (میر صادقی، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۰).

(۷۶) «[پرسیدم:] به کجا تلفن کردی؟ [گفت:] به ادارات. [گفتم:] ای بابا! من مدتی است از آن اداره رفته‌ام. [گفت:] پس بگو هرچی تلفن می‌کردم کسی جواب نمی‌داد» (شاهانی، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۰). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۴۰) این عبارت را «دال بر مفهوم شدن امر مبهمی» دانسته است.

گاه، در آغاز جمله، «بگو» برای بیان مفهوم اندیشیدن یا فرض و تصور به کار می‌رود:

(۷۷) «بهشت از باغ آقاتقی اینها خیلی بزرگ‌تر است. بگو ده تا باغ اندازه باغ آقاتقی اینها را هم بگذاری کنار هم، اندازه یک گوشه بهشت نمی‌شود» (چهل تن، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹).

(۷۸) «من بیست سال است [که] توی این خط کار می‌کنم. همیشه این وافور دنبالم بوده. شما بگو یک مرتبه گرفته باشد، یک دفعه ادا اطوار درآورده باشد، نه به مولانا! (مقدم، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۳۹) این کاربرد را دال بر «تأکید و تکمیل یا توضیح» یا «انکار» دانسته است.

در آغاز جمله، «بگو» همراه با اسم یا ضمیر و «را» برای بیان مفهوم فرض و تصور به کار می‌رود. ذکر افعال «فکر کردن»، «خیال کردن» یا «اندیشیدن» پس از آن، مفهوم وجهی «بگو» را روشن تر می‌سازد:

۷۹) من را بگو که فکر می‌کردم سی‌وپنج‌شش‌سال را شیرین دارم (شاملو، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۰).

۸۰) «شماها را بگو که خیال می‌کنید بیرون از این شهر و این ولایت دنیا تمام شده!» (آل‌احمد، به نقل از نجفی، ۱۲۴۰). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۴۰) این کاربرد را «دال بر تعجب» دانسته است.

### ۳.۲.۳. «نگو»

صورت منفی فعل امر دوم‌شخص مفرد «گفت/گو» در آغاز جمله برای بیان استنباط و حدس از وقوع رویداد به کار می‌رود. در این بافت‌ها، «نگو» مقولهٔ شخص و شمار را رفته‌رفته از دست می‌دهد و به قید بدل می‌شود:

۸۱) «یک‌روز دید که مرغ‌ها و خروس‌ها کم می‌شوند. نگو در همسایگی‌ش شغالی بوده که بلای جان مرغ‌ها و خروس‌ها بود» (مهتدی، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

۸۲) «هرشب سرش را می‌گذاشت توی دامنم... می‌گفت برایش لالایی بگویم؛ بهش بگویم تو بچهٔ منی. نگو که وقتی بچه بوده مادرش مرده» (هدایت، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۴۱) این صورت را «دال بر مشکوف‌شدن واقعه به معنی «معلوم می‌شود که، معلوم شد که» دانسته است.

«نگو» بعد از «که» برای غیرقابل‌تصوربودن یا باورپذیرنبودن محتوای جملهٔ پیش به کار می‌رود:

۸۳) «زنبورهای عسل برای خودشان بروبیایی داشتند که نگو» (آل‌احمد، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

۸۴) «ضیغم‌علی همچو وارفت که نگو» (هدایت، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱). نجفی این صورت را «دال بر شدت و کثرت» دانسته است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

### ۳.۳.۳. «بگویی / بگوئید»

صورت التزامی دوم‌شخص مفرد یا جمع گاه با «اگر» و فعلی منفی یا قیدی که بر نفی دلالت دارد همراه می‌شود و برای بیان فرض و تصور به کار می‌رود:

۸۵) «اگر بگویی سرش را از روی کتاب بلند می‌کند، نمی‌کند» (میرصادقی، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹).

۸۶) «آقا داداشم ... پاری وقت‌ها [با او] بدخلقی می‌کرد. بگویند این پسر سر بالا کند، ابدأ» (چهل تن، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۳۹) این عبارت را دال بر انکار چیزی دانسته است.

### ۳. ۴. «بگویی نگویی» / «بگی نگی»

این صورت زبانی، که در اصل تکرار فعل التزامی و صورت منفی آن است، برای بیان تصور و فرض و گاه حدس و گمان به قید بدل شده است و می‌توان آن را با «به نظر می‌رسد» جایگزین کرد:

۸۷) «مادربزرگ حتی مأمورهای حکومت را هم... می‌گفت روس‌ها. و به نظر می‌آمد که بابت هفده شهر قفقاز هم بگی نگی حرف داشت» (یوسفی، به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۶۷). نجفی این قید را به معنی «کم‌وبیش، تا اندازه‌ای؛ به طور محسوس» دانسته است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

### ۴. نتیجه‌گیری

«گفتن» در زبان فارسی نو، از ریشه *gaub* باستان مشتق شده که در فارسی میانه معنی «گفتن، بیان کردن» حاصل کرده و تا امروز به همین معنی به کار می‌رود. سخن گفتن با اندیشیدن ارتباط تام و تمام دارد و لازمه هر گفتنی اندیشیدن است؛ بنابراین، «گفتن» دو مؤلفه معنایی دارد: اندیشیدن و عمل بیان کردن یا سخن گفتن. این فعل گاه مؤلفه گفت‌وگو و سخن گفتن را از دست داده و تنها با مؤلفه اندیشیدن به کار رفته و با گسترش کاربرد، مفاهیم «استنباط»، «حدس»، «گمان»، «فرض»، و «تصور» را بازنمایی کرده و نقشی دستوری برای بیان این مفاهیم وجهی برعهده گرفته است. صورت‌های مختلفی از فعل «گفتن» در تحولات زبان فارسی، برای بیان مفاهیم وجهی، دستوری شده‌اند یا در مرحله میانی دستوری‌شدگی قرار دارند. «گو»، «گویی»، «گوئیا» و «گویا» صورت‌هایی هستند که برای بیان مفاهیم وجهی به قید بدل شده‌اند. این واژه‌ها بازمانده صورت‌ها و صیغگان مختلف فعل «گفتن» در متون فارسی میانه و متون فارسی اوایل دوره اسلامی‌اند. در متون نظم و نثر فارسی، «گو» در جملاتی با فعل امر در مفهوم فرض کردن برای بیان مفهوم بی‌اعتنایی به آنچه در گزاره بیان شده، به کار رفته است. «گویی» و «گفتی» فعل تمنایی بوده‌اند که با اضافه شدن تکواژ تمنایی ساز  $\bar{e}$  به ماده فعل ساخته شده‌اند و با معنی و وجه فعلی مناسب، برای بیان مفهوم فرض در تشبیه و تمثیل به کار رفته و به قید بدل شده‌اند. به سبب شباهت تکواژ تمنایی ساز و شناسه دوم شخص مفرد اخباری  $\bar{e}$ ، «گویی» و «گفتی» در ذهن اهل زبان به صورت فعل دوم شخص مفرد بازتحلیل شده و با ضمیر «تو» به کار رفته‌اند. «گویا» با افزوده شدن  $\bar{a}$  به «گویی» ساخته شده است که این  $\bar{a}$  حاصل بازتحلیل نشانه التزامی ساز در

شناسه‌های فعل فارسی میانه بوده است. ابتدا «گوییا» مقوله قید حاصل کرده و برای دلالت بر فرضی و غیرواقعی بودن گزاره و گاه شک و تردید به کار رفته و پس از آن، با کاهش آوایی، به «گویا» بدل شده است. از میان این صورت‌ها در فارسی امروز، تنها «گوی» برای بیان فرض و تصور و «گویا» برای بیان شک و تردید و گاه گواه‌نمایی به کار می‌رود. در فارسی امروز، «گفتن» فعل واژگانی است و با توجه به ویژگی معنایی آن، گاه در برخی بافت‌ها، تنها با مؤلفه معنایی اندیشیدن و مفاهیم مرتبط با آن، برای بیان مفاهیم وجهی به کار می‌رود. صورت دوم‌شخص مفرد فعل امر و التزامی آن، مانند «بگو»، «نگو»، «بگویی»، «بگویی‌نگویی» در زبان فارسی امروز در بافت‌هایی خاص، مفاهیم وجهی استنباط، حدس، گمان، فرض و تصور را بازنمایی می‌کنند و در مرحله میانی دستوری‌شدگی اند.

## پی‌نوشت

1. grammaticalization
2. paradigm
3. Old Persian
4. Middle Persian
5. subjunctive
6. Parthian
7. functional
8. bleaching / desemanticization
9. Heine
10. extension
11. decategorization
12. Hopper
13. Traugott
14. divergence
15. mood
16. specialization
17. reanalysis
18. analogy
19. middle voice
20. Kent
21. Bartholomae
22. Schmitt
23. Windfuhr
24. Indo-European
25. Cheung
26. MacKenzie



27. Haug  
 28. West  
 29. Jamasp-Asana  
 30. Gignoux  
 31. indicative  
 32. optative  
 33. imperative  
 35. Brunner  
 36. Skjærvø  
 37. Boyce  
 38. irreal

۳۹. شناسه التزامی دوم شخص مفرد را ابوالقاسمی (۱۳۸۹: ۱۷۵)  $\bar{a}l$ - و شروو (۲۰۱۰: ۲۱۹)  $\bar{a}$ - در نظر گرفته است.

#### 40. Anklesaria

۴۱. در متون فارسی دری، شناسه سوم شخص مفرد وجه التزامی در فارسی میانه ( $\bar{a}d$ -) برای بیان شک و تردید و گاه دعا به کار رفته است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۰۹، ۲۳۳):

– «مگر که به برکت نماز تو خدای تعالی او را بیامرزاد» (تاریخ بلعمی، به نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۳۳).

– «حق ... برکات این پادشاه دین ... از ما ... منقطع مگرداناد» (سراوات‌توحید، به نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

۴۲. باید توجه داشت که «گویا»، به عنوان ابزار وجهی، ساختی کاملاً متفاوت با «گویا» به عنوان صفت فاعلی دارد که در معنی «گوینده» به کار می‌رود، مثل «زبان گویا»، و با توسع معنایی، گاه مفهوم رسا و واضح را نشان می‌دهد، مثل «عبارت گویا و روشن».

#### 43. Bybee

### منابع

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۶۹) *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. جلد ۱۵. مشهد: آستان قدس رضوی / بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷) *دستور تاریخی زبان فارسی*. چاپ هفتم. تهران: سمت.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹) *تاریخ زبان فارسی*. تهران: سمت.

اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۴۴) *هدایة المتعلمین فی الطب*. به اهتمام جلال متینی. مشهد: دانشگاه مشهد.

انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۵) *دستور زبان فارسی*. جلد دوم. چاپ چهاردهم. ویرایش دوم. تهران: فاطمی.

انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۱) *فرهنگ سخن*. جلد ششم. تهران: سخن.

بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۷۸) *تاریخنامه طبری: گردانیده منسوب به بلعمی*. به تصحیح و تحشیة محمد روشن. جلد اول. تهران: سروش.

بهار، محمد تقی (۱۳۷۳) *سبک‌شناسی*. جلد اول. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.



- بهار، مهرداد (۱۳۹۰) بندهش. تهران: توس.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳) تاریخ بیهقی. تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: علم.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۵) ترجمه مینوی خرد. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۰) نجات الانس من حضرات القدس. تهران: اطلاعات.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۰) دیوان غزلیات. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- خندان، علی‌اصغر (۱۳۸۹) منطق کاربردی. چاپ ششم. تهران: سمت.
- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۷۶) برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. جلد چهارم. تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۴) پیشاهنگان شعر پارسی. تهران: علمی و فرهنگی.
- راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۶) «فوائد واژگانی دیوان غیاث‌الدین کجی». آینه میراث. شماره ۶۰: ۲۴۲-۲۲۹.
- راشدمحصل، محمدتقی (۱۳۸۵) وزیدگیهای زاد سپرم. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رشید یاسمی، غلامرضا و همکاران (۱۳۷۱) دستور زبان فارسی (پنج استاد). چاپ دوم. تهران: نگاه و علم.
- رضایی، والی و مؤگان نیسانی (۱۳۹۵) «تمایز گواه‌نمایی و وجهیت معرفتی بر اساس رفتار قیدهای زبان فارسی». پژوهش‌های زبانی. ۷ (۱): ۳۷-۵۶.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲) ارداویراف نامه (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه). ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. تهران: معین/انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- ساوچی، سلمان (۱۳۸۹) کلیات سلمان ساوچی. با مقدمه و تصحیح عباسعلی وفاپی. تهران: سخن.
- سرشک، م. (۱۳۴۲) حزین لاهیجی؛ زندگی و زیباترین غزل‌های او. تهران: طوس.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۱) بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴) گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- شفائی، احمد (۱۳۶۳) مبانی علمی دستور زبان فارسی. تهران: نوین.
- صادقی، بهرام (۱۳۵۱) ملکوت. تهران: زمان.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲) فرهنگ جامع زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دسترسی در: [farhang.apll.ir](http://farhang.apll.ir)
- صم صامی، سیدمحمد (۱۳۴۶) کامل‌ترین دستور زبان فارسی درباره پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی. اصفهان: مشعل.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۶) ترجمه تف‌سیر طبری. به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی. جلد سوم. تهران: توس.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۹۸) *تذکره الاولیاء*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. ۲ جلد. تهران: سخن.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳) *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. زیر نظر احسان یارشاطر. ۸ جلد. کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸) *دستور مختصر امروز برپایه زبان شناسی جدید*. تهران: سخن.

فروهوشی، بهرام (۱۳۵۴) *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: دانشگاه تهران.

قریب، بدرالزمان (۱۳۷۹) «تحول وجه تمنایی به ماضی استمراری در زبان های ایرانی». *یادنامه دکتر احمد تفضلی*. به کوشش علی اشرف صادقی. تهران: سخن. ۲۴۵-۲۷۸.

گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۰) *نیمه تاریخ ماه (داستان های کوتاه)*. تهران: نیلوفر.

گیوی، حسن (۱۳۸۰) *دستور تاریخی فعل*. ۲ جلد. تهران: قطره.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴) *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس. ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۶۳) *درخت آسوریک*. تهران: فروهر.

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۶) *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد ا. نیکلسون. تهران: هرمس.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷) *تاریخ زبان فارسی*. جلد ۲ و ۳. تهران: فردوس.

ناصر خسرو (۱۳۷۰) *سفرنامه*. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸) *فرهنگ فارسی عامیانه*. جلد اول. تهران: نیلوفر.

نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۵) *زبان فارسی در گذر زمان (مجموعه مقالات)*. تهران: کتاب بهار.

هدایت، صادق (۱۳۸۳) *بوف کور*. تهران: صادق هدایت.

Anklesaria, T. D. (1913) *Dânâk-u Mainyô-i Khard*, Bombay.

Bartholomae, C. (1961) *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: W. De Gruyter.

Boyce, M. (1975) *A Reader in Manichaeism Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)*. Leiden: E.J. Brill.

Brunner, Ch. j. (1977) *A Syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.

Bybee, J., Perkins, R. & Pagliuca, W. (1994) *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in Languages of the World*. The University of Chicago Press.

Cheung, J. (2007) *Etymological Dictionary of the Iranian Verb (Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series, 2)*. Leiden-Boston.

Gignoux, Ph. (2003) *Ardâvirafnâme*. Zhaleh Amouzegar (transl.). Tehran: Moein & Iranistics' society of France.

Haug, M. & West, E. W. (1872) *The Book of Ardâ Virâf*. Bombay.

Heine, B. (2003) "Grammaticalization". *The Handbook of Historical Linguistics*. B.D. Janda & R.D. Joseph (eds.). Oxford Blackwell, pp. 575-601.

- Hopper, P. & Traugott, E. (2003) *Grammaticalization*. Cambridge: University Press.
- Hopper, P. (1991) "On Some Principles of Grammaticalization". *Approaches to Grammaticalization*. Traugott & Heine (eds.). Vol.1. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Jamasp-Asana, J. M. (1897/1913) *Pahlavi Texts*. Bombay: Fort Printing Press.
- Kent, R. (1953) *Old Persian*. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- MacKenzie, D. N. (1971) *A Concise Pahlavi Dictionary*. Routledge Curzon.
- Pakzad, F. (2005) *Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.
- Schmitt, R. (2008) "Old Persian". *The Ancient Languages of Asia and the Americas*. Roger D. Woodard (ed). Cambridge: University Press. 76-101.
- Schmitt, R. (2014) *Wörterbuch der Altpersischen Königsinschriften*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Skjærvø, P. O. (2010) "Middle West Iranian". *The Iranian Languages*. G. Windfuhr (ed.). London and New York: Routledge. 196-278.
- Williams, A. V. (1990) *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān Ī Dēnīg* (2 part). Copenhagen: Munksgaard.
- Windfuhr, G. L., (2010). "Dialectology and Topics". *The Iranian Languages*. G. Windfuhr (ed.). Routledge. 5-43.

### Persian References in English

- Abolghasemi, Mohsen (2009) *A Historical Grammar of the Persian Language*, Tehran: Samt [In Persian]
- Abolghasemi, Mohsen (2011) *A History of the Persian Language*, Tehran: Samt [In Persian]
- Abu al-Futuh al-Razi (1991) *Rawz al-jinan wa ruh al-jinan fi tafsir al Quran*, ed. by Mohammad Jafar Yahaghi and Mohammad Mehdi Nasseh, vol. 15, Mashhad: Astan Quds Razavi, Islamic Research Foundation [In Persian]
- Akhawayni Bokhari, Abu Bakr Rabee Ibn Ahmad (1966) *Hidayat al-Muta'allemin fi al-Ṭibb*, ed. by Jalal Matini, Mashhad: Mashhad University [In Persian]
- Anvari, Hasan and Ahmadi Givi, Hasan (1997) *The Grammar of Persian Language*. Vol. 2, Tehran: Fatemi [In Persian]
- Anvari, Hasan, et al. (2003) *Sokhan Comprehensive Dictionary Persian to Persian*. Vol. 6. Tehran: Sokhan [In Persian]
- Attar Neyshaburi, Farid Aldin Mohammad (2019) *Tazkerat Aluliya*. Mohammad Reza Shafi'i Kadkani. Vols 2. Tehran: Sokhan [In Persian]

- Bahar, Mehrdad (2012) *Bondahesh*. Tehran: Toos [In Persian]
- Bahar, Mohammad Taghi (1995) *Stylistics*. Vol. 1, Tehran: Amir Kabir [In Persian]
- Bal'ami, Mohammad (2000) *Tarikhname-ye Tabari*, ed. by Mohammad Roshan. Vol. 1, Tehran: Soroush [In Persian]
- Beyhaghi, Abul-Fadl (2005) *Tarikh-e Beyhaghi*. ed. by Ali Akbar Fayyaz, Tehran: Elm [In Persian]
- Dabirsiaghi, Mohammad (1996) *The Pioneers of Persian Poetry*. Tehran: Elmi va Farhangi [In Persian]
- Dehkhoda, Ali Akbar (1999) *Dictionary*. Tehran: University of Tehran [In Persian]
- Farahvashi, Bahram (1975) *Kārnāme-ye Ardešir-e Bābakān*. Tehran: Tehran University Press [In Persian]
- Farshidvard, Khosro (2009) *Today's Concise Grammar Based in Modern Linguistics*. Tehran: Sokhan [In Persian]
- Ferowsi, Abolghasem (1998) *Shahname*. By the Effort Jalal Khleghi Motlagh. Under Supervision Ehsan Yarshater. 8 Vols. Kalifornia: Foundation of Iran Heritage [In Persian]
- Gharib, Badrozaman (2000) "Transformation of the Optative Verb into Imperfect (Durative Past) in Iranian Languages". *Memorial of Ahmad Tafazzoli*. By the Effort Ali Ashraf Sadeghi. Tehran: Sokhan [In Persian]
- Givi, Hasan (2001) *The Historical Grammar of Persian*. 2 Vol. Tehran: Ghatre [In Persian]
- Golshiri, Hushang (2001) *The Dark Side of Moon*. Tehran: Niloofar [In Persian]
- Hafiz, Shams al-din Mohammad (2002) *Divan i Qazaliyat*, ed. by Khalil Khatib Rahbar. Tehran: Safi Ali Shah [In Persian]
- Hedayat, Sadegh (2004) *The Blind Owl*. Tehran: Sadegh Hedayat [In Persian]
- Jami, Nūr al-Dīn 'Abd al-Rahmān (1992) *Nafahat al-Ons men Hazarat al-Qods*. Tehran: Ettelaat [In Persian]
- Khalaf Tabrizi, Mohammad Hossein (1998) *Borhan i Qate'*, ed. by Mohammad Moein, Vol. 4., Tehran: Amirkabir [In Persian]
- Khandan, Ali Asghar (2011) *Pragmatic Logic*. Tehran: Samt [In Persian]
- Lazard, Gilbert (2005) *A Grammar of Contemporary Persian*. Mahasti Bahreyni (Transl). Tehran: Hermes [In Persian]
- Mahyar Navabi, Y. (1984) *Derakht-e Asurik*. Tehran: Fravahar [In Persian]
- Mowlavi, Jalal Aldin Mohammad (2007) *Masnavi-i Ma'navi*. R. A. Nicholson (ed). Tehran: Hermes [In Persian]
- Naghzgu Kohan, Mehrdad (2016) *Persian Language Through Time* (Proceeding). Tehran: Ketab-e Bahar [In Persian]
- Najafi, Abolhasan (1999) *Folklore Persian Dictionary*. 1 Vol. Tehran: Niloofar [In Persian]

- Naser Khosro (1991) *Safarnameh*. Mohammad Dabir Siyaghi (ed). Tehran: Zavvar [In Persian]
- Natel Khanlari, Parviz (1998) *A History of the Persian Language*. Vol 2-3. Tehran: Ferdows [In Persian]
- Rashed Mohassel, Mohammad Taghi (2007) *Vizidagiha i Zadisparam*, Tehran: Institute for humanities and cultural studies [In Persian]
- Rashid Yasemi, Gholamreza, et al. (1993) *The Grammar of Persian*, Tehran: Negah va elm [In Persian]
- Rastipoor, Masoud (2017) "Lexical advantages of Ghiyas al-Din Kojoji's Divan", *Mirror of Heritage*, No. 60, pp. 229-242 [In Persian]
- Rezai, Vali and Neisani, Mozghan (2016) "Differentiating Evidentiality and Epistemic Modality Based on the Behavior of Persian Adverbials", *The Journal of Language Research*, 7 (1), pp. 56-37 [In Persian]
- Sa'di, Mosleh Aldin (2002) *Bustan*. Gholam Hoseyn Yusefi (ed). Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Sa'di, Mosleh Aldin (2002) *Golestan*. Gholam Hoseyn Yusefi (ed). Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Sadeghi. Ali Ashraf (2013) *Comprehensive Persian Language Dictionary*. Tehran: Iranian Academy of Persian Language and Literature [In Persian]
- Sadeghi. Bahram (1972) *Heavenly Kingdom*. Tehran: Zaman [In Persian]
- Samsami, Sayyed Mohammad (1967) *The Most Complete Persian Grammar about Prefixes and suffixes of Persian Language*. Isfahan: Mash'al [In Persian]
- Savoji, Salman (2010) *Poems Collection*. Abas Ali Vafa'i (ed). Tehran: Sokhan [In Persian]
- Sereshk. M. (1963) *Hazin-e Lahiji, Biography and His Most Beautiful Sonnets*. Tehran: Toos [In Persian]
- Shafai, A. (1984) *Scientific Basics of Persian Grammar*. Tehran: Novin [In Persian]
- Tabari, Mohammad Ebn-e Jarir (1977) *The Translation of the Tabari's Exegesis*. ed. by Habib Yaghma'i. 3 Vol. Tehran: Toos [In Persian]
- Tafazzoli, Ahmad (2007) *Translation of Minooye Kherad*. ed. by Jaleh Amouzgar. Tehran: Toos [In Persian]